

به کوشش : کبری محمودی

هم نشینی با پادان

منشین با پادان که صحبت بد
گرچه پاکی، تو را پلید کند
آفتاب، ارچه روشن است، او را
پساره‌ای ابر، ناپدید کند

آیین زیستن

با همه خلق جهان گرچه از آن
بیشتر بیره و کمتر به رهند
تو چنان زی که بمیری، برهی
نه چنان چون تو بمیری برهند

زندگی و آینه

یافت آینه زندگی‌ای در راه
واندرو روی خویش کرد نگاه
بینی پخج دید و دو لب زشت
چشمی از آتش و رخی زانگشت
چون برو عیبش آینه بنهفت
بر زمینش زد آن زمان و بگفت
کان که این زشت را خداوند است
بهر زشتی‌ش در ره افکنده است

خاک و پناه و آب و آتش

چون خاک باش در همه احوال بردبار
تا چون هوات بر همه کس قادری بود
چو آب نفع خویش به هر کس همی رسان
تا هم چو آتشت ز جهان برتری بود

چنین زندگانی

ای کاشکی ز مادر گیتی نزامی
یا پس چو زاده بودم، جان را بدادمی
چون زادم و ندادم جان، آن گزیدمی
کاندر دهان خلق به نیکی فنادمی
نیکی چو نیست، یافتمی باری از جهان
آخر کسی که رازی با او گشادمی
امروز من ز دی بس و بسیار بدترم
فردا مباد، گر بود او، من مبادمی!

آخر الامر

این جهان بر مثال مرداری است
کرکسان گرد او هزار هزار
این‌مر آن را همی زند مخلب
آن، مر این را همی زند مقار
آخر الامر، برپرنده همه
وز همه بازماند این مردار

دولت و دین و دل

هیچ کس نیست کز برای سه دال
چون سکندر، سفرپرست نشد
پای‌ها سست گشت از کوشش
دولت و دین و دل به دست نشد

چون شد اندر نماز، حیّامش
ببرید آن لطیف اندامش
جمله پیکان از او برون آورد
واوشده بی‌خبر ز ناله و درد

قرآن

کی چشی طعم و لذت قرآن
چون زبان بردی و نبردی جان
از در تن به منظر جان آی
به تماشای باغ قرآن آی
تابه جان تو جلوه بنماید
آن‌چه بود، آن‌چه هست، آن‌چ آید

تندرستی

ز جمله نعمت دنیا چو تندرستی نیست
درست گرددت این، گر پرسی از بیمار
به کارت اندر، چون نادرستی‌ای بینی
چو تن درست بود، هیچ دل شکسته مدار

گفتار حکیمان، کردار کریمان

یک روز منوچهر پرسید ز سالار
کاندر همه عالم چه به؟ ای سام نریمان!
او داد جوابش که در این عالم فانی
گفتار حکیمان به و کردار کریمان

زیرنویس

مخلب: چنگ
زنگی: سیاه پوست
پنخ: زشت و گنده، پخ
انگشت: زغال

خداوند: صاحب
ورا: اورا
جراحی: جزاج
گاز: قیچی طبی

نقش

ابلهی دیدد اشتری به چرا
گفت نقشت همه کز است چرا؟
گفت اشتر که اندرین پرگار
عیب نقاش می‌کنی هشدار
در کژی‌ام مکن به نقش نگاه
تو زمن راه راست رفتن خواه

علی (ع)

در اُحد میر حیدر کزار
یافت زخمی قوی در آن پیکار
مانند پیکان تیر در پایش
اقتضا کرد آن زمان رایش
که برون آرد از قدم پیکان
که همان بود مر ورا درمان
زود مرد جرایحی چو بدید
گفت باید به تیغ باز برید
تا که پیکان مگر پدید آید
بسته‌ی زخم را کلید آید
هیچ طاقت نداشت با دم گاز
گفت بگذار تا به وقت نماز